

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ أَتَاخَتْ بِرَحْلِكَ عَلَیْكُمْ مِنَّا
سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزَيَارَتِكُمْ السَّلَامُ
عَلَى الْخُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا
كُنَّا مَعَهُمْ فَنَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ طَائِلِمٍ طَلَّمَ حَوْقَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْخُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا.

بحث در فرمایش محقق ایروانی بود که تقسیم شبهه به شبهه حکمیه و موضوعیه باطل
است چون اصلاً شبهه حکمیه قابل تصور نیست بلکه مکلف امرش دائر است بین دو
قطع؛ یا قطع به وجود تکلیف یا قطع به عدم تکلیف. خب استدلال ایشان هم بیان شد که
منشأ این فرمایش حقیقت حکم هست، حکم دارای یک حقیقتی است که متقوم به اعلام،
وصول و علم مکلف هست بنابراین هر وقت این نبود قهراً تکلیف نخواهد بود. این
فرمایش ایشان تفصیلاتش دیگه گذشت.

حالا در حول فرمایش این بزرگوار عده‌ای از مطالب و امور هست، مناقشات هست که
بعضی‌اش مبنایی است و بعضی‌اش بنایی است یعنی بعضی‌اش اصل مطلب ایشان را
مناقشه می‌کند و ایشان قهراً آن‌ها را قبول ندارد. اما یک اشکالاتی هم هست که براساس
مبانی خود ایشان که مورد پذیرش ایشان هست می‌شود عرض کرد.

اما اشکال اول که مبنایی هم هست این است که این که ما حقیقت حکم را بیایم اراده
این چینی که ایشان فرمودند قرار بدهیم؛ اراده متعلق به فعل غیر که این اراده از رهگذر
بعث معلوم محقق شده باشد و سایر انحاء وصول را هم بگوییم آن‌ها کارآمد نیستند برای
این که تکلیف تکلیف بشود حتی تخویف و موعظه و چیزهای دیگه. فقط بعث هست و
طلب بعثی این است که با این می‌شود حکم بشود یا نه.

بنابراین آن جایی که علم نباشد این چینی نخواهد بود. خب یک اشکال مبنایی در این جا
این است که اراده جزء حکم نیست و خود حقیقت حکم را تشکیل نمی‌دهد بلکه از مبادی
حکم است. حکم امر ارشادی اعتباری نه یک امر نفسانی باشد. حالا اراده در مورد خدای
متعال به چه شکل هست، در مورد شارع به چه شکل است آن خودش بحث طولی که
حالا مثلاً آقای آخوند بفرماید که ایجاد اراده می‌فرماید خدای متعال در نفس نبوی و علوی.
یک کاری می‌کند که آن‌ها اراده کنند آن وقت این می‌شود حکم. خودش اراده به این
معنایی که ما در مخلوق سراغ داریم در مورد خدای متعال نیست بلکه آن جا احداث

می‌کند همین اراده را چون این مبادی که اراده دارد، تصور می‌کند بعد تصدیق می‌کند بعد این حالت اشتداد پیدا می‌کند، به شوق می‌رسد، از شوق بالاتر می‌رود تا به سر حد اراده می‌رسد این حرف‌ها در مورد خدای متعال که قابل تصور نیست و لکن این را در نفس نبوی(ص) یا علوی(ع) و آن‌ها ایجاد می‌کند. حالا این‌ها دیگه حرف‌هایی است که در محل خودش باید بررسی بشود و گفته بشود.

علی ای حال مسلک تحقیق که باز جای بحثش محل خودش هست این است که حکم امر انشائی نه این که یک امر واقعی تکوینی به عنوان اراده باشد. این یک اشکال مبنایی است. خب ایشان قبول ندارد این مبنا را.

اشکال دوم این هست که اگر ما بیایم علم را دخیل کنیم در حکم شدن حکم و تکلیف شدن تکلیف، این را هم دخیل بکنیم این با ظواهر ادله به خصوص ادله‌ای که در باب اصول عملیه وارد شده نمی‌سازد. خب مثلاً یکی از ادله ما که ان شاءالله بعداً خواهد آمد «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوعٌ عنهم» هر چه خدای متعال علمش را پنهان کرده از مردم آن از آن‌ها برداشته شده. این کلام به دو وجه دلالت می‌کند بر این که علم مأخوذ در حکم نیست.

وجه اول این است که ظاهر این قضایا سالبه به انتفاء محمول است نه به انتفاء موضوع. «ما حجب الله» یعنی چیزی که هست خدا پنهان کرده نه این که پنهان شدن در اصل چون که نیست. در اثر این که نیست نمی‌خواهد بفرماید «ما حجب الله علمه» یعنی وجود دارد اما آن‌ها نمی‌دانند، نه این که «حَجَب» به خاطر این که اصلاً نیست، این خلاف ظاهر است و کلمه حجاب هم مخصوصاً خود واژه حجاب هم این استعمالش می‌شود آن وقت استعمال مجازی. حجاب چیزی نیست که بگویم حجاب هست. این وجه اول.

وجه دوم این است که این امتنایی، خب چیزی که نیست من منت می‌گذارم چیزی که نیست برداشتم، خب برندار، نیست که.

بنابراین باید یک چیزی باشد که اگر او این کار را نمی‌کرد یک مشکله‌ای برای ما درست می‌کرد، یک چیزی روی گردن ما بود، یک چیزی بر عهده ما بود آن وقت منت بگذار برداشتم. اما اگر یک چیزی سالبه به انتفاء موضوع است برداشتم. خب «ما حجب الله» نمی‌دانم حالا که نمی‌دانیم طبق مسلک آقای ایروانی یعنی نیست. اصلاً واقعیتی دیگه ندارد. خب اگر واقعیت ندارد چی را منت می‌گذارد خدای متعال می‌فرماید که «فهو موضوعٌ عنهم» و هم چنین حدیث رفع «رفع ما لا يعلمون» که برداشته شده باز آن هم به همین دو بیان دلالت می‌کند بر این که چیزی هست، نه این که چیزی نیست که از باب این که نیست می‌گوید رُفع.

سؤال: حاج آقا طبق مبنای ایروانی نه این که چیزی نیست.

جواب: نه تکلیف دیگه. تکلیف می‌گوید نیست.

سؤال: ... امتناع ندارد می‌گوید من تکلیف این جوری کرده بودم.

جواب: ... حکم که نیست، تکلیف که نیست.

سؤال: ایشان اصلاً چیزهای دیگه، وعد و وعید را تکلیف نمی‌داند. می‌گوید وعده و وعید

داد ولی خدا به ما نگفته.

جواب: همین را دارم می‌گویم دیگه می‌گوید تکلیف روی همه می‌گوید این «رفع ما لایعلمون» اطلاق دارد یعنی تکلیف برداشته شده. مگر ایشان «رفع ما لایعلمون» را به شبهات موضوعیه فقط بزنند. یا آن «ما حجب الله» یعنی حکمی که محجوب است.

این اولاً. ثانیاً: این است که این مطلب با اشتراک احکام بین العالم و الجاهل سازگار نیست که این مطلبی است تقریباً مفروقٌ عنه که احکام مشترک بین عالم و جاهل است. خب طبق فرمایش ایشان اشتراک معنا ندارد دیگه. چون آن جاهل‌ها نمی‌دانند، وقتی نمی‌دانند احکام مشترک نیست.

حالا این اشتراک احکام بین عالم و جاهل دو طریق دارد اثباتش؛ یکی این است که ما به اطلاقات ادله احکام تمسک کنیم و بگوییم برای عالم و جاهل هست. الصلاة واجبة چه بدانی چه ندانی. یکی این است که نه، به ادله خاصه‌ای که دلالت بر اشتراک احکام بین الكل می‌کند تمسک کنیم. آن دلیل اولی که اطلاق باشد آن خب ممکن است دوری باشد استدلال به آن، به این که خب این اطلاق در صورتی درست است که تصور بشود که حکم برای جاهل باشد اگر تصور نمی‌شود خب اطلاق هم ندارد. اطلاق در جایی درسته که امکان داشته باشد بنابراین اگر شما بخواهید بگویید که امکانش را به این اثبات کنید این هم توقف بر امکان دارد، امکان هم توقف بر این پیدا می‌کند دور می‌شود. اما اگر به ادله و روایات بخواهیم تمسک کنیم که مرحوم صاحب وسائل یک کتابی دارند که تکمله وسائل الشیعه‌شان است دیگه. آن چهار جلد است که آن روایات اصولی را یعنی روایاتی که قواعد کلیه از آن استفاده می‌شود، مطالب کلی از آن استفاده می‌شود در آن کتاب ایشان جمع‌آوری فرمودند.

یک بابی را آن جا دارد باب اشتراک الاحکام. روایاتی که از آن اشتراک احکام استفاده می‌شود در آن جا بیان فرموده. حالا این خودش البته محل کلام است و احتیاج دارد به این که در خود بحث اشتراک احکام مورد بحث قرار بگیرد.

بنابراین کسی که اشتراک احکام را می‌گوید از اصول مسلمّه است و این امر مسلم و مفروقٌ عنه‌ی است قهراً از آن می‌تواند بفهمد که این مبنای مرحوم ایروانی تمام نیست.

که این دو اشکالی که عرض کردیم هر دو اشکال مبنایی است در حقیقت، اگر چه این دومی می‌شود بنایی هم باشد. از ایشان می‌پرسیم شما این مطلب را مسلم و مفروقٌ عنه فقه و اصول را قبول داری یا نداری. اگر بخواهد بگوید قبول ندارم گفته می‌شود شما کأنّ انکار مسلمّات داری می‌کنی. اگر بگوید قبول دارم خب پس بنابراین با فرمایش شما سازگار نخواهد بود.

اشکال سوم و مطلب سومی که این جا هست که این بنایی است. خود ایشان قدس سره بعد از این که توضیح دادند مطلب را، این جور فرمود. فرمود:

فإذا استحضرت هذا علمت أن لاجهل يتصور في التكليف.

در باب تکلیف جهل قابل تصور نیست.

إلا أن قال: نعم يتصور ذلك بالنسبة إلى سائر اقسام الإرادة الخارجية عن حقيقة التكليف

مما اشرنا اليه.

گفتند در بقیه چرا، شک قابل تصور است، یعنی مثلاً بقیه چی بود؟ یکی این بود که اجرت دارد، یکی ترغیب بکند، یکی تخریب بکند آن‌ها هم گفتند ... یکی حیل به کار ببرد. این‌ها هم راه‌هایی بود که ایشان فرمود ولی گفت به این‌ها آن اراده حکم نمی‌شود. اما این مسأله را هم قبول کردند.

نعم ما كان البعث فيه بالتخويف بالعقاب يشارك في الزام العقل بالفعل دفعاً لضرر المتوعدّ عليه.

آن جا را فرمود که چرا از باب دفع ضرر متوعدّ علیه عقل می‌گوید باید امتثال بکنید. حالا عرض می‌کنیم طبق مبنای این بزرگوار خب شما که قبول دارید این مطلب را که آن جا هم از ناحیه عقل یک حکمی وجود دارد می‌گوید دفع ضرر محتمل بکن، باید امتثال بکنید.

خب بنابراین نزاع می‌شود یک نزاع لفظی. یعنی می‌گوییم آقا پس جای اصول عملیه درست شد چرا؟ برای این که مکلف شک می‌کند آیا این جا نسبت به ترک مثلاً نماز جمعه فی عصر الغیبة ایعاد به نار شده یا نشده، آیا شرب توتن شارع ایعاد به نار کرده یا حکمش را نمی‌دانیم پس حکم ندارد. اما ایعاد به نار چی؟ یا آیا اراده مولی به نحو ایعاد بالنار گفته شده یا نشده؟ خصوصیت ندارد تکلیف، اسم تکلیف. حالا فرض کنید اسم تکلیف، نام تکلیف این چنین باشد. اما ما یک چیز دیگه کنار آن داریم به خاطر آن باید توی اصول فقیه این جا و اصولی بحث بکند که آیا اگر من احتمال تخویف دادم باید چه کار بکنم، آیا امنیت دارم یا ندارم؟ بنابراین همان حرف‌هایی که زده می‌شود؛ برائت هست، یک جا اشتغال باید گفت، یک جا باید گفت استصحاب است، یک جا باید چه گفت، این‌ها پیش می‌آید. بنابراین، این که شما فقط بگویید که تکلیف این چنین است و تکلیف نیست این باعث نمی‌شود که بگوید فلیحضر الاصول العلمیه من سجل الاصول. نه جایگزین دارد و نزاع می‌شود کأنّ مثل یک نزاع لفظی.

بله آن وقت دیگه نباید کسی که دارای این مبنا هست بگوید که شبهات تکلیفیه. این جور نباید باشد، این کلمه تکلیفیه نباید بگوییم. شبهات حکمیه به این معنا نباید بگوییم چون حکمی نیست. این واژه‌ها را به کار نباید ببریم اما می‌تواند بگوید که شبهات تخوفیه که احتمال می‌دهیم مولی تخویف داشته باشد.

سؤال: براساس همین بیان اشکال دوم‌تان هم وارد نیست دیگه.

جواب: معاذ الله.

سؤال: اشتراک احکام خب ایشان می‌گوید اشتراک احکام را خب نمی‌گوید. می‌گوید اشتراک مثلاً اراده‌هایی که عبد حکم به لزومش می‌کند این‌ها بین عالم و جاهل یکی است. حالا توی واژه احکام می‌گوید دلیلی هم نیست که بگوییم احکام به آن معنای خاصی که من اراده دارم ... بگوید من هیچ الزامی نمی‌بینم که ... به آن معنایی که من منظورم هست بین عالم و جاهل...

جواب: آن چه که در آن جا گفتیم مسلم است همان حکم است.

سؤال: ...

جواب: بله آن که از آن روایات استفاده می‌کنند حکم است. و احکام می‌گویند مشترک است نه تخویفات بگویند مشترک است. البته احکامی که مشترک بود تخویف اگر همراهش باشد آن هم مشترک است.

سؤال: اراده‌ای که پشت این احکام است آقای ایروانی که مثلاً مشترک است. لفظ احکام نه، من می‌گویم مشترک نیست.

جواب: بفرمایید، شما مختارید ولی می‌گویم خلاف ما هم المسلم عند...

سؤال: مسلمی نیست تا بگویم این که شما گفتید مسلم است این اول بحث است که مسلم است.

جواب: خدمت شما عرض شود که آقایان این جوری می‌گویند. می‌گویند اگر شما انکار می‌کنید اشتراک احکام را... ما داریم همین را می‌گوییم. می‌گوییم بنابر این که این امر مسلمی و پذیرفته شده‌ای باشد کما علیه القوم این چنین می‌شود. اگر شما انکار می‌کنید می‌گویید نه این مسلم نیست.

سؤال: پس به هیچ وجه بنایی نیست اشکال‌تان.

جواب: بنایی‌اش به این شکل بود می‌گویم آقای ایروانی شما این مطلب را قبول دارید یا ندارید. اگر قبول داری که این جور می‌شود، اگر قبول نداری پس شما منکر مسلماً هستی، خیلی خب. البته در حد کفر نیست ولی منکر مسلمات هستی.

سؤال: ایشان می‌گویند برای شما مسلم است برای من که مسلم نیست.

جواب: خیلی خب.

سؤال: آخوند که دارد می‌گوید حکم

جواب: نه نه. آخوند برای حکم چهار مرحله قائل است ولی می‌گوید حکم است. البته مرحله اولش که مرحله مصالح و مفاسد باشد و سنجش امور باشد آن‌ها که حکم گفته به آن گفته می‌شود مجازاً هست. خودشان هم تصریح کردند که آن واقعاً حکم نیست. اگر به آن می‌گوییم حکم از باب مثلاً علاقه اول و مشارفت است. می‌خواهد به حکم برسد. آن مرحله حکم نیست اما آن جایی که می‌آید انشاء می‌کند می‌گوید إفعال این انشاء که کرد می‌شود حکم. حالا تارة انشاء که می‌کند فعلاً نمی‌خواهد عمل بشود می‌گوید حالا ما انشاء می‌کنیم تا بعداً ان شاء الله اراده عمل پشتش قرار بگیرد مثل احکام مودعه عند ولی عصر سلام الله علیه که خدای متعال جعل فرموده چون دیگه بناست وحی منقطع بشود هر چی بنا دارد برای آخر الزمان و برای زمان‌های بعد هم باشد این‌ها را انشاء فرموده، جبرئیل هم آورده خدمت پیامبر(ص) داده، ایشان هم به خلفانش منتقل فرموده الان مودعه عند ولی الامر سلام الله علیه هست. مثلاً مثال زدند خود آقای آخوند هم مثال زدند این را به نجاست حدید. نجاست حدید جعل اما این ابلاغ نشده انشاء شده. حضرت که ظهور می‌فرماید اعلام می‌کند حدید نجس است. خب این حکم مجعول. انشاء هم شده اما اراده عمل فعلاً دنبالش نیست این می‌شود حکم انشایی.

حکم فعلی آن است که ابلاغ کرده و اراده عمل هم دارد. خب این فرمایش ایشان که

چهار مرتبه فائل است غیر از فرمایش مکتب آقای نائینی است البته این فرمایش ایشان.

خب این هم مطلب سوم که عرض کردیم. پس بنابراین قابل تصویر است حتی مبناه. مبنای خود ایشان که ما اصول عملیه بگویم داریم. اصول عملیه مال کجاست؟ مال این که عبد شک می‌کند آیا مولی اراده‌ای که به تخویف آن را ایصال به عباد کرده دارد یا ندارد؟ و خود ایشان هم قبول کرد که این جا شک‌بردار هست. نمی‌شود بگویم اگر شک داریم پس می‌فهمیم تخویف این نیست، نه به طور ... تخویف کرده و گفته.

سؤال: حاج آقا آخوند کأن می‌گوید تا ابلاغ نشود حکم فعلی وجود ندارد.

جواب: ولی حکم هست ما هم داریم حکم را بحث می‌کنیم.

سؤال: آره. در مرحله انشاء و این‌ها است. این اصول هم به لحاظ مرتبه فعلیت حکم اطلاق می‌شود.

جواب: حالا ما داریم با آقای ایروانی صحبت می‌کنیم نه با آقای آخوند.

سؤال: درسته این که می‌فرمایید...

جواب: نه، وصول فایده‌ای... وصول باعث نمی‌شود. وصول باعث تنجز می‌شود به مرحوم آقای آخوند و الا ممکن است حکم انشائی... الان ما خبر داریم که خدا الحدید نجس را جعل کرده ولی با این فعلی نمی‌شود. حدید هم هست، ما هم خبر داریم ولی فعلی نمی‌شود چرا؟ چون خودش اراده ندارد برای عمل. انشاء کرده ولی اراده به عمل ندارد. مثلثاً فرض کنید که الان توی قوانین مملکت ما این جوری است، شاید مملکت‌های دیگه هم همین جور باشد. پارلمان که یک چیز را تصویب می‌کند خب تصویب کرده یک مصوبی الان وجود دارد اما این مصوب کی می‌شود حکم؟ یک روندی را باید ببینیم. این باید بیاید یک جایی یک فیلتری هست آن جا به نام شورای نگهبان بررسی کند. این کار را کرد برگرداند به مجلس، مجلس در روزنامه رسمی کشور که یک روزنامه خاصی است توی آن نوشته بشود و منتشر بشود. اگر این کار هم نشود همه مراحل هم برود قانون نیست هنوز. یعنی اگر کسی مخالفتش بکند لایأس به. این یک روند است، وقتی آن جا هم منتشر شد آن وقت این دیگه حالا می‌شود چی؟ می‌شود قانون. آن وقت یجب علی مثلاً رئیس جمهور که ابلاغ کند به دستگاه‌ها برای همه آن وقت می‌شود قانون. یک روندی دارد ولی انشاء هم شده.

سؤال: ظاهراً ایشان می‌فرماید آن جایی که بحث به نحو تخویف است یا به انحاء دیگه است این جا عقل حکم می‌کند که دفعاً لضرر ... آن کار را انجام بدهید ولی دیگه بحث صورت شک را نمی‌گوید که.

جواب: آن جا که تخویف است می‌گوید انجام بدهید. حالا من شک دارم که تخویفی هست یا نه.

سؤال: خب شک دارید که عقل حکم می‌کند...

جواب: ممکن است این شک بکند یا نه؟ حالا اصل عملی چیه این جا؟ پس باید بحث از اصول عملیه بکنیم.

سؤال: همیشه هم این جا برائت می‌آید.

جواب: حالا یا می‌شود برائت... یک جا ممکن است یک جا بشود اشتغال. وقتی که می‌دانید بر آن کبرایش تخویف داریم. حالا در این مکلف به‌اش را نمی‌دانیم این جا چی؟ ممکن است بگوید بله. همه آن حرف‌ها می‌آید منتها نحوه بیانش دیگه فرق می‌کند آن جا.

خب اشکال چهارم:

اشکال چهارم این است که خود این مسأله که بله احتیاج به علم هست. آیا خود علم را ما لازم داریم یا این که آن چیزی که مقوم حکم است این است که آن را به نحو متعارف بین موالی و عبید یا به نحوی که خود آن مولی اتخاذ به آن نحو ابلاغ کرده باشد. یک وقت هست که یک اراده‌ای دارد، اصلاً بعث هم ندارد یا یک کارهای دیگه دارد. یک وقت هست که نه، بعث هم دارد این بعث را هم در معرض قرار داده. خب خود ایشان علی ما یستظهر از عبارت‌شان در بحث شرایط اصول عملیه که صفحه 342 می‌شود، از آن جا برمی‌آید که همین مقدار که آن اراده خودش را ابلاغ کند و ایداع کند به طرق المتعارفه. این کفایت می‌کند در این که حکم حکم بشود.

اعلم أنّ الأصول الثلاثة العقلية لا شرط لها وراء تحقق مجاريها، و مجرى أصالة البراءة و التخيير العقلين هو الجهل بالتكليف مع عدم إيداع المولى له فى الطرق المعتادة بين الموالى و العبيد، أو فى طرق اعتادها...

یک طرقي است بین موالی و عبید در بین عرف عام؛ غیر عقلاء مرسوم است. یک طرقي هم ممکن است ابداعی خود شارع باشد. می‌گوید من از این راه می‌گویم ولو تداول نداشته باشد. ایشان می‌گوید:

فإذا كان معتاد الشارع إيداع التكليف فى الكتاب و السنة فبمجرد الجهل بها لا يمكن إجراء الأصل...

خب حالا اگر شارع... پس بنابراین اگر شارع به کتاب و سنت بیاید بگوید کفایت می‌کند. حالا ما این جا احتمال می‌دهیم لعل بالسنه فرموده، کتاب ممکن نیست فرموده باشد و ما الان... چون مسأله تحریف پیش می‌آید که مقطوع اصل نیست. ولی بالسنه، خب بسیاری از سنت‌ها به خاطر ظلم ظالمین و حوادث مختلفه‌ای که می‌آید؛ کتب زلزله آمده از بین رفته، سیل آمده از بین رفته، موربانه خورده یا عده‌ای فراموش کردند و... امور دیگر، به طرق عادیه می‌گوید مولی. خب این هم عواملی است که ممکن است باعث شده باشد که از دست رفته باشد. بنابراین جای شک باز درسته. پس آن که مقوم است، می‌توانیم بپذیریم حتی علی مسلکی که مقوم حکم شدن حکم است ولو حکم را اراده بگیریم آن این است که آن اراده‌اش را به طریق متعارفه بین عباد و موالی یا طرق مبتکره خودش بیان کرده باشد. و این دیگه ملازمه ندارد با این که حتماً واصل به عبد بشود. این ملازمه‌ای به وصول به عبد ندارد. بنابراین علی مسلک ایشان ممکن است این مطلب را بگوییم. حالا اگر بگوییم هر حرفی که ایشان در شرایط اجرای اصول فرموده خواسته علی مسلک القوم حرف بزند این جا نه علی مسلک خودش، خیلی خب. اما اگر این مطلبی که این جا می‌فرماید مختارش باشد پس می‌شود علی مبناه؛ اشکال می‌شود بنایی. اگر نه، آن چه که این جا فرموده است ولو تصریح نکرده علی مسلک القوم ولی براساس مسلک قوم دارد می‌فرماید. خب اشکال می‌شود مبنایی، دیگه بنایی نیست. یعنی

می‌گوییم اگر هم بپذیریم آن که ما به حسب وجدان عرفی‌مان و ارتکاز عقلایی‌مان دریافت می‌کنیم این است که لازم نیست عید بفهمد همین که به طرق متعارفه باشد کفایت می‌کند. مثلاً مولی حرفش را روی تخته سیاه می‌نویسد و می‌رود می‌گوید خب شاگردها که می‌آیند توی کلاس این را می‌بینند. همین کفایت می‌کند دیگه لازم نیست خودش بیاید در گوش آن‌ها بگوید. به طرق متعارفه. حالا ممکن است این جا هم نوشته باشد حالا یک بچه بازیگوشی آمده باشد پاک کرده باشد. نمی‌گویند تکلیف نداشته وقتی به طرق متعارفه گفته. آن تکلیف داشته می‌گوید خب شما معذورید من داشتم. پس بنابراین اگر ما این جور هم گفتیم کما این که خود ایشان در آن جا فرموده است.

مسأله بعد این هست که

سؤال: ... این همان خطابات قانونی می‌شود.

جواب: نه ربطی به خطابات قانونی ندارد.

سؤال:

جواب: خطابات قانونیه آن ملاکش امر آخری است. همان خطابات قانونیه وقتی می‌شود احکام قانونیه به قول ایشان که برسد. این حرف سر این است که به قانونی بودن و قانونی نبودنش کار نداریم. شخصیت، قانونیت هر چی می‌خواهد باشد. حکم بخواهد حکم بشود سواء کان حکماً قانونیاً أم غیر قانونی، ایشان می‌گوید به اصول و علم است. جهل داشتیم نه آن حکم قانونیه هست نه غیرقانونی.

سؤال: آن که خطاب قانونی را می‌گوید حکم است یعنی فعلی است اگر تو معذوری....
آن‌هایی که خطاب قانونی نمی‌گویند می‌گویند اصلاً حکم در حق تو فعلی نیست.

جواب: نه این‌ها با هم خلط دارد می‌شود. این‌ها به هم ربط ندارد قانونی و غیر قانونی به این جهت ربط ندارد ملاکاتش فرق می‌کند. اصلاً دو چیز است. قانونی بودن و غیر قانونی بودن یک مطلب است، فعلی بودن و فعلی نبودن یک مطلب است، این که آیا علم در آن دخیل است، دخیل نیست مطلب آخر. این‌ها هیچ به هم ربطی ندارد این‌ها.

و اما اشکال بعد:

اشکال بعد در این جا این هست که همان طور که خود ایشان از کلماتش استفاده شد آن که ما لازم داریم نفس آن امر اصیل نیست که به ما برسد. بگوید صلّ بگوید صم. بلکه فرمود اگر احتط هم بگوید، حفظ هم بگوید آن هم وصول است. همین که بفهماند آن یک اراده این چنینی دارد. خب عرض می‌کنیم به این که همین که ما علم به دین پیدا کردیم و این که نحن لسنا کالبهائم دیگه معنایش این است که این قانون دارد. دین معنایش این است که خواسته‌هایی دارد، اراده‌هایی دارد. پذیرش دین، این که پیامبری وجود دارد، دینی وجود دارد، کُتبی وجود دارد... همان حرفی که در باب انسداد یادمان دادند دیگه. گفتند اگر راه‌های علم و علمی هم مسدود شد اما ما در اثر این که دین ملازمه دارد که دین یعنی احکام. دین حالا احکام را اسمش را نگذارید به این شکل. دین یعنی چی؟ فعلاً نمی‌گوییم احکام. دین یعنی یک خواسته‌هایی دارد که آن خواسته‌ها را هم انشاء کرده، جعل کرده، گفته. پس تصدیق به دین یک علم اجمالی کبیری برای ما ایجاد می‌کند و عقل ما هم می‌گوید نمی‌توانی این‌ها را رها کنی، یعنی یک احتیاط عقلی بعدش قرار می‌گیرد همان که

در انسداد گفته می‌شود که ما نمی‌توانیم بگوییم خیلی خب همه جا برائت جاری می‌کنیم، همه جا قبح عقاب بلایان جاری می‌کنیم، چرا؟ برای این که یعنی نحن کالبهائم. آدم‌ها هیچ تکلیفی ندارند، هیچ چیزی ندارند. بنابراین خود این جا مثل آن احتط و احفظی می‌ماند که خود شارع می‌گوید. چه جور آن احتط و احفظ که خودش می‌گوید آن اراده‌ها را می‌کند حکم؟ این احتط و احفظی هم که ما به خاطر این که دین وجود دارد و دین نمی‌شود بدون اراده باشد می‌فهمیم پس آن اراده‌های مولی دارد که باید تحفظ بر آن بکنیم و نمی‌توانیم خارج از این، نمی‌توانیم همه جا برائت جاری کنیم، همه جا بگوییم عقاب ندارد، راحت. بنابراین ما یک احفظ و یک احتط از دل این تصدیق به دیانت در می‌آوریم این احتط و احفظ وزانش همان احتط و احفظی است که خود مولی جعل می‌کند. چطور آن باعث می‌شود که اراده‌اش بشود حکم. این احفظ و احتط هم وزانش همان است، آن اراده‌ها را می‌کند حکم. به این معنا که دیگه می‌شود چیزی که موضوع حکم عقل است. تسمیه لفظی اگر شما دلت بخواهد اسمش را نگذاری حکم، به آن نگوئی تکلیف اصطلاحاً خب یک حرفی است ما به آن کار نداریم، ما به آن چیزی کار داریم که موضوع حکم عقل است. آن را کار داریم خب در این صورت می‌گوید بله نمی‌توانی خارج بشوی از همه چی. پس جای این می‌شود که خب حالا ما باید چه کار کنیم. این حرف برائت جاری کنیم یا برائت محدود باید باشد، این مقدار برائت جاری کن که خروج از دین لازم نیاید و هکذا. پس بنابراین یک ضوابطی پیدا می‌کند. ولی باید از آن بحث کرد، اصول عملیه‌ای است که در این فرض با این فرض این چنینی باید حدود و ثغورش را مشخص کرد. این هم به خدمت شما عرض شود که یک اشکال. حالا بقى فى المقام دو امر دیگری که ان شاء الله فردا.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.